

متن پرسش

۱. سلام. جناب استاد من طلبه هستم در یکی از حوزه های تهران. یک سلسه مباحثی به نام مبانی طلبگی در حوزه ما دنبال می شود که مباحث گوناگونی در آن مطرح می شود. ولی موضوعی که خیلی مرا مشغول کرد و هنوز هم به آن معتقد نیستم از این قرار است که مسئول مدرسه ما که انسان محترمی است درباره ی این که درباره موضوعات دین چه کسانی باید داخل شوند این طوری نظر میدادند که ابتدا باید اجتهاد فقهی-اصولی داشته باشیم و بعد به علوم اسلامی وارد شویم و هرکسی که در این زمینه مجتهد نیست حق ندارد که اظهار نظری درباره دین کند و مطمئنا سبب انحراف می شود. این خلاصه نظر و مبنای ایشان می باشد. ۱. ابتدا سوال من این است که آیا می شود تمامی علوم اسلامی را زیر فقه مصطلح تعریف کرد و دید؟ و آیا این ظلم به دیگر علوم نیست و ارزش گذاری کردن تعالیم اسلام نمی باشد؟ ۲. اصلا فقه و اصول در دیگر علوم نظیر فلسفه یا عرفان یا تفسیر چه کارکردی دارد؟ و اگر دارد نسبت اینها چه قدر می باشد و مقدار لزوم چه قدر است؟ و اصلا چرا نمی گوییم که لازمه ی ورود به فقه و اصول مثلا داشتن اجتهاد فلسفی باشد؟ ۳. آیا این خود ایجاد اصطکاک و سستی در یک جامعه دینی نیست که فقط بگوییم یک عده خاص می توانند راجع به دین اظهار نظر کنند؟ البته اینها دلیل می آورند که چگونه که یک شخصی که پزشک نیست طبابت کند از هزار جا مواخذه می شود چرا درباره دین هرکس به خود اجازه می دهد اظهار نظر کند؟ ۴. نظر امام خمینی (ره) و رهبر انقلاب در این باره چیست؟

متن پاسخ

- باسمه تعالی: سلام علیکم: در روایت داریم که «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحَكَّمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ هُوَ فَضْلٌ». حضرت امام خمینی «رضوان الله تعالی علیه» می فرمایند: «بدان که انسان به طور اجمال و کلی دارای سه نشئه و صاحب سه مقام و عالم است: اول، نشئه آخرت و عالم غیب و مقام روحانیت و عقل. دوم، نشئه برزخ و عالم متوسط بین العالمین و مقام خیال. سوم، نشئه دنیا و مقام ملک و عالم شهادت. و از برای هر یک از این [ها] کمال خاصی و تربیت مخصوصی است و عملی است مناسب با نشئه و مقام خود، و انبیاء، علیهم السلام، متکفل دستور آن اعمال هستند. پس کلیه علوم نافع منقسم شود به این سه علم، یعنی، علمی که راجع است به کمالات عقلیه و وظایف روحیه، و علمی که راجع به اعمال قلبیه و وظایف آن است، و علمی که راجع به اعمال قالبیه و وظایف نشئه ظاهره نفس است. اما علومی که تقویت و تربیت عالم و روحانیت و عقل مجرد را کند، علم به ذات

مقدس حق و معرفت اوصاف جمال و جلال، و علم به عوالم غیبیه تجردیه، از قبیل ملائکه و اصناف آن، از اعلی مراتب جبروت اعلی و ملکوت اعلی تا اخیره ملکوت اسفل و ملائکه ارضیه و جنود حق جلّ و علا، و علم به انبیا و اولیا و مقامات و مدارج آنها، و علم به کتب منزله و کیفیت نزول وحی و تنزل ملائکه و روح، و علم به نشئه آخرت و کیفیت رجوع موجودات به عالم غیب و حقیقت عالم برزخ و قیامت و تفصیل آنها، و بالجمله، علم به مبدأ وجود و حقیقت و مراتب آن و بسط و قبض و ظهور و رجوع آن. و متکفل این علم پس از انبیا و اولیا، علیهم السلام، فلاسفه و اعظم از حکما و اصحاب معرفت و عرفان هستند. و علومی که راجع به تربیت قلب و ارتیاض آن و اعمال قلبیه است، علم به منجیات و مهلکات خلقیه است، یعنی، علم به محاسن اخلاق، مثل صبر و شکر و حیا و تواضع و رضا و شجاعت و سخاوت و زهد و ورع و تقوی، و دیگر از محاسن اخلاق، و علم به کیفیت تحصیل آنها و اسباب حصول آنها و مبادی و شرایط آنها، و علم به قبایح اخلاق، از قبیل حسد و کبر و ریا و حقد و غش و حبّ ریاست و جاه و حبّ دنیا و نفس و غیر آن، و علم به مبادی وجود آنها و علم به کیفیت تنزه از آنها. و متکفل این نیز پس از انبیا و اوصیا علیهم السلام، علمای اخلاق و اصحاب ریاضات و معارف اند. و علومی که راجع به تربیت ظاهر و ارتیاض آن است، علم فقه و مبادی آن، و علم آداب معاشرت و تدبیر منزل و سیاست مدن، که متکفل آن علمای ظاهر و فقها و محدثین هستند پس از انبیا و اوصیا، علیهم السلام. و باید دانست که هر یک از این مراتب ثلاثه انسانی که ذکر شد به طوری که هم مرتبط است که آثار هر یک به دیگری سرایت می‌کند، چه در جانب کمال یا طرف نقص. مثلا اگر کسی قیام به وظایف عبادیه و مناسک ظاهریه، چنانچه باید و مطابق دستورات انبیاست، نمود، از این قیام به وظایف عبودیت تأثیراتی در قلب و روحش واقع شود که خلشش رو به نیکویی و عقایدش رو به کمال گذارد. و همین طور اگر کسی مواظب تهذیب خلق و تحسین باطن شد، در دو نشئه دیگر مؤثر شود، چنانکه کمال ایمان و احکام عقاید تأثیر در دو مقام دیگر می‌نماید. و این از شدت ارتباطی است که بین مقامات است. بلکه تعبیر به «ارتباط» نیز از ضیق مجال و تنگی قافیه است، باید گفت یک حقیقت دارای مظاهر و مجالی است. و همین طور، کمالات و مقامات ثلاثه بسته به کمالات هر یک است. کسی گمان نکند که بدون اعمال ظاهریه و عبادات قلبیه می‌تواند دارای ایمان کامل یا خلق مهذب شود، یا اگر خلش ناقص و غیر مهذب شد، اعمالش ممکن است تامّ و تمام و ایمانش کامل شود، یا ممکن است بدون ایمان قلبی اعمال ظاهریه اش تامّ و محاسن اخلاقیه اش کامل گردد. وقتی اعمال قلبیه ناقص شد و مطابق دستورات انبیا نگردید، احتجاباتی در قلب و کدورتی در روح حاصل می‌شود که مانع از نور ایمان و یقین می‌شود. و همین طور اگر اخلاق رذیله در قلب باشد، مانع از ورود نور ایمان است در آن. پس، بر طالب مسافرت آخرت و صراط مستقیم انسانیت لازم است که در هر یک از مراتب ثلاثه با کمال دقت و مواظبت توجه و مراقبت کرده و آنها را اصلاح کند و ارتیاض دهد، و هیچیک از کمالات علمی و عملی را صرفنظر ننماید. گمان نکند که کفایت می‌کند او را تهذیب خلق یا تحکیم عقاید یا موافقت ظاهر شریعت، چنانچه هر یک از این عقاید

ثلاثة را بعضی از صاحبان علوم ثلاثة دارا هستند پیغمبر اکرم، صلی الله علیه و آله و سلم، در این حدیث شریف علوم را منقسم به سه قسمت می‌فرماید، و هیچ شک نیست که این علوم ثلاثة راجع به این مراتب ثلاثة است. چنانچه شهادت به این مدعا می‌دهد علوم متداوله در کتب الهیه و سنن انبیا و اخبار معصومین، علیهم الصلوة و السلام، که علوم آنها منقسم به همین سه قسمت شود: یکی علم به الله و ملائکه و کتب و رسل و یوم الآخرة، که کتب سماویه، و بالخصوص کتاب جامع الهی و قرآن کریم ربوبی، مشحون از آن است. بلکه می‌توان گفت تنها چیزی را که کتاب خدا از هر چیز بیشتر متکفل است همین علم است. و دعوت به مبدأ و معاد است به طریق برهان صحیح و تبیان کامل که محققین بیان آن را فرمودند. و دو مرحله دیگر در کتاب الهی نسبت به این مرتبه قدرقلیلی دارد. و احادیث ائمه هدی، علیهم السلام، نیز در این مقصد فوق حد احصاء است، که از مراجعه کتب معتبره که پیش تمام علما، رضوان الله علیهم، مقبول است از قبیل کافی شریف و توحید صدوق و غیر آن مطلب روشن شود. و همین طور راجع به تهذیب باطن و اصلاح خلق و تعدیل خلق در کتاب الهی و اخبار وارده از اهل بیت، علیهم السلام، فوق مأمول وارد است. منتها پیش ما بیچاره‌ها و گرفتاران آمال و امانی این کتب و این ابواب مهجور مانده و مورد اعتنا و اعتبار نیست. و بیاید روزی که خدای تعالی از ما مؤاخذه فرماید و بر ما احتجاج نماید و ائمه اطهار علیهم السلام، نعوذ بالله، از ما برائت جویند بواسطه برائت ما از احادیث و علوم آنها. پناه می‌برم به خدای تعالی از سوء عاقبت و بدی مرجع. و احادیث راجعه به فقه و مناسک ظاهره نیز محتاج به ذکر نیست که جمیع کتب ما مشحون از آن است. پس، معلوم شد علوم شریعت منحصر به این [سه] قسم است بر طبق احتیاجات بشر و مقامات ثلاثة انسانیه. و هیچیک از علمای یکی از این علوم حقّ اعتراض به دیگری ندارند، و لازم نیست اگر انسان دارای علمی نشد از آن تکذیب کند و به صاحب آن علم جسارت نماید. پیش عقل سلیم همان طور که تصدیق بی‌تصور از اغلاط و قبایح اخلاقیه به شمار می‌آید، تکذیب بی‌تصور نیز همین طور، بلکه حالش بدتر و قبحش افزون است. اگر خدای تبارک و تعالی از ما سؤال کند که شما که مثلاً معنی «وحدت وجود» را به حسب مسلک حکما نمی‌دانستید و از عالم آن علم و صاحب آن فن اخذ نکردید و تعلم آن علم و مقدمات آن را نکردید، برای چه کور کورانه آنها را تکفیر و توهین کردید، ما در محضر مقدس حق چه جوابی داریم بدهیم جز آنکه سر خجلت به زیر افکنیم. و البته این عذر پذیرفته نیست که «من پیش خود چنین گمان کردم.» هر علمی مبادی و مقدماتی دارد که بدون علم به مقدمات، فهم نتیجه میسر نیست، خصوصاً مثل چنین مسئله دقیقه که پس از عمرها زحمت باز فهم اصل حقیقت و مغزای آن بحقیقت معلوم نشود. چیزی را که چندین هزار سال است حکما و فلاسفه در آن بحث کردند و موشکافی نمودند، تو می‌خواهی با مطالعه یک کتاب یا شعر مثنوی مثلاً با عقل ناقص خود ادراک آن کنی! البته نخواهی از آن چیزی ادراک کرد- رحم الله امرأ عرف قدره و لم يتعدّ طوره. [۱] و همچنین اگر از حکیمی متفلسف یا عارفی متکلف سؤال شود که تو که عالم فقیه را قشری خواندی و ظاهری گفتی و طعن به آنها زدی، بلکه طعن به یک رشته از علوم شرعیه که انبیا،

علیهم السلام، از جانب رب الارباب برای تکمیل نفوس بشریه آورده بودند زدی، و تکذیب و توهین از آنها نمودی، به چه جهت دینیه بود؟ و آیا با چه دلیل شرعی و عقلی جسارت به یک دسته از علما و فقها را جایز دانستی؟ چه جوابی در محضر حق تبارک و تعالی دارد جز آنکه سر خجالت و انفعال را پیش افکند. در هر صورت، از این مرحله بگذریم که ملالت آور است. آنچه به نظر قاصر در این باب می‌آید با شواهدی که مذکور نشده ذکر می‌کنم، و پس از آن، به ذکر یک نکته مهمه، که شیخ بزرگوار ما، جناب عارف کامل، شاه آبادی، دام ظلّه، بیان کردند، می‌پردازم. بدانکه «آیه محکمه» عبارت است از علوم عقلیه و عقاید حقه و معارف الهیه. و «فریضه عادلّه» عبارت است از علم اخلاق و تصفیه قلوب. و «سنت قائمه» عبارت است از علم ظاهر و علوم آداب قلبیه. و دلیل بر این ترتیب آن است که کلمه «آیه» که به معنی «نشانه» است مناسب با علوم عقلیه اعتقادیّه است، زیرا که آن علوم نشانه‌های ذات و اسماء و صفات و دیگر معارف است، و سابقه ندارد که در علوم دیگر به آیت یا نشانه تعبیر شود. مثلاً در کتاب الهی در موارد کثیره بعد از آنکه اقامه برهان بر وجود مقدس صانع، یا بر اسماء و صفات آن ذات مقدس، یا بر وجود قیامت و کیفیات آن و عالم غیب و برزخ می‌فرماید، دنباله آن می‌فرماید: «این آیت است یا آیات است برای متفکرین یا عقلا.» «۱» و این تعبیر رایجی است نسبت به این علوم و معارف. و لیکن اگر دنبال ذکر یک فرعی از فروع شرعیّه، یا یک اصلی از اصول اخلاقیّه، ذکر شود که «این آیت است»، خالی از رکاکت نیست. چنانچه ظاهر است. پس، معلوم شد که آیت و علامت و نشانه از مناسبات و مختصات علوم معارف است. چنانچه توصیف به «محکمه» بودن نیز مناسب با این علوم است، زیرا که این علوم در تحت میزان عقلی و برهان محکم است، و اما سایر علوم را به حسب نوع برهان محکم و استوار نیست. در هر صورت، ای عزیز، تو در تمام عوالم برزخ و قبر و قیامت و درجات آن محتاجی به معارف حقه الهیه و علوم حقیقیّه و اخلاق حسنه و اعمال صالحه. در هر درجه که هستی بکوش و اخلاص خود را زیادت کن و اوهام نفس و وساوس شیطان را از دل بیرون نما، البته نتیجه برایت حاصل می‌شود و راهی به حقیقت پیدا می‌کنی و طریق هدایت برای تو باز می‌شود و خداوند تبارک و تعالی از تو دستگیری می‌فرماید. خدا می‌داند که اگر با این علوم ضایعه باطله و این اوهام فاسده و کدورات قلبیه و اخلاق ذمیمه منتقل به آن عالم شویم چه ابتلا و مصیباتی در دنبال داریم و چه عقبات و درکاتی در پی داریم و این علوم و اخلاق برای ما چه ظلمتها و وحشتها و آتش‌ها فراهم می‌نماید...» (چهل حدیث ص: ۳۸۶) ملاحظه می‌کنید که حضرت امام برای هرکدام از سه علم جایگاه خاصی قائل‌اند و نمی‌توان گفت اگر کسی فقه می‌داند همه‌ی علوم اسلام را می‌داند و اگر کسی فقه نمی‌داند هیچ علمی از علوم اسلامی را نمی‌داند تا اظهار نظر کند. آری مسلم اگر یک فیلسوف اسلامی نسبت به فقه بیگانه باشد در مواقعی که نظر او به فقه مربوط است درست سخن نمی‌گوید. همان‌طور که اگر یک فقیه از فلسفه بیگانه باشد و بخواهد نظراتی بدهد که به فلسفه مربوط است درست سخن نمی‌گوید. مقام معظم رهبری فلسفه را فقه اکبر می‌دانند و با این‌که تأکید دارند فلسفه در حوزه‌ها رونق بگیرد هرگز تدریس و آموزش فلسفه را مشروط نکرده‌اند که باید

اجتهاد در فقه داشته باشیم. هرچند بنده سخت معتقدم اگر طلبه‌ی فلسفه‌خوان از فقه بهره‌ی کافی نداشته باشد بیش از آن‌که مفید باشد مضر خواهد بود. موفق باشید